

دکتر سیدمحمد علوی مقدم  
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

## بحثی درباره‌ی بلاغت در قرن هشتم هجری

### چکیده

در این مقاله، محقق محترم به تعریف و حدود علم بلاغت و اهداف آن از دیدگاه دانشمندان متقدم و متأخر پرداخته است و هم چنین به ذکر آثاری از نویسندگان عرب، یونانی و فارسی زبان و تحلیل و بررسی برخی از آنها پرداخته است.

مؤلف محترم معتقد است که سگاک‌ی با اثر «مفتاح العلوم» و خطیب قزوینی با «تلخیص المفتاح» و تفنازانی با شرح تلخیص المفتاح به نام «مطول» در زمینه‌ی علوم بلاغی، گام‌هایی مؤثر برداشته‌اند و این آثار، پیوسته مورد توجه محققان و اندیشمندان بوده است.

### واژه‌های کلیدی:

علم معانی، بیان، بدیع، امتهات کتب بلاغت فارسی.

معمولاً ادبا به سه فن معانی، بیان و بدیع، علوم بلاغی گویند. در علم معانی، از اسرار ترکیب جمله، از نقشی که کلمات در جمله‌های مختلف دارند، از تقدّم‌ها و تأخّر‌ها، و از این که در چه جا باید کلام مؤکّد آید و در چه مورد بدون تأکید و در چه جا به اختصار و در کجا مطنب، بحث می‌کند. در علم بیان از تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه، بحث می‌شود. و در علم بدیع از آرایه‌های لفظی و معنوی، بحث می‌شود و بنا به قول معروف: «علم یُحَثّ فیهِ عن وجه تحسین الکلام»

علوم بلاغی در زبان عربی، برای شناسایی اعجاز قرآن به وجود آمده و در زبان فارسی برای شناخت نظم و نثر فصحاء و بلغاء.

در باب اهمیت علوم بلاغی، زمخشری متوفی به سال ۵۳۸ هجری در مقدمه‌ی تفسیرش به نام «کشاف» گفته است:

متکلم اگر در علم کلام متبحر شود و مورخ، مسائل تاریخی را خوب بداند و عالم نحو مسائل نحوی را به خوبی فراگرفته باشد. «لایغوص علی شیءٍ من تلك الحقائق الا رجلٌ قد برح فی علمین مختصین بالقرآن و هما علم المعانی و البیان». (رک: کشاف ۱۶/۱)

و خلاصه این که در تفسیر از راه علوم بلاغی، اسرار قرآنی و نکات آن، بهتر شناخته می‌شود و اعجاز آن بهتر درک می‌شود.

چون نخستین کتاب بلاغت فارسی، در قرن پنجم هجری نوشته شده و بلاغت فارسی با توجه به بلاغت عربی تدوین شده و بر بلاغت عربی تکیه دارد، بنابراین دانستن مقدماتی در باب پیدایش بلاغت عربی و تدوین آن، ضرورت دارد. پیش از تدوین آهنگ کتب بلاغت فارسی؛ یعنی سه کتاب: «ترجمان البلاغه» رادویانی در قرن پنجم هجری و کتاب «حدائق السحر فی دقائق الشعر» رشید و طواط در قرن ششم هجری و کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» شمس قیس رازی در قرن هفتم هجری، کتاب‌هایی به زبان عربی نوشته شده است.

نخستین کتابی که در زبان عربی، مستقلاً در بلاغت نوشته شده، کتاب «البدیع» تصنیف عبدالله بن معتمر مقتول به سال ۲۹۶ هجری است که کتاب مزبور را در ۲۷۴ هجری، تصنیف کرد، ولی کلمه‌ی «بدیع» در نظر او، آن چیزی نیست که علمای متأخر

بلاغت شناخته‌اند، بلکه در نظر او بدیع، اصطلاح عامی است که شامل فنونی از علم بیان، هم‌چون استعاره، تشبیه و کنایه هم می‌شود و فنونی از علم معانی هم‌چون التفات را نیز شامل می‌شود.\*

هم چنان که کلمه‌ی «مجاز» در نظر ابو‌عَبَّیده مَعْمَر بن مَثْنَى متوفی به سال ۲۱۱ هجری در کتاب «مَجَاز القرآن»، مجازِ قَسیم الحقیقه، نیست بلکه در نظر او، مجاز؛ چیزی است که ما را به درک الفاظ قرآنی راهنمایی می‌کند و در واقع، معنای کلمات را برای ما باز می‌گوید.

در قرن سوم و چهارم هجری، پیش از تدوین کتب بلاغت فارسی، یک سلسله کتب هم‌چون: معانی القرآن فرء [م. ۲۰۷هـ] و مجاز القرآن ابو‌عَبَّیده مَعْمَر بن مَثْنَى [م. ۲۱۳هـ] و صحیفه بشیرین معتمر [م. ۲۱۳هـ] و البیان و التبیین جاحظ [م. ۲۵۵هـ] و قواعد الشعر احمد بن یحیی ملقب به ثعلب [م. ۲۹۱هـ] و الکامل مَبْرَد [م. ۲۸۵هـ] نوشته شده و اینان در لابه‌لای کتب خود از مسائل بلاغی بحث کرده‌اند، لیکن این کتاب‌ها را نمی‌توان کتب مستقل بلاغی شمرد.

در قرن چهارم و پنجم هجری، یک سلسله کتب و رسالات در باب اعجاز قرآن نوشته شده که هدف نویسندگان آن کُتُب، اثبات اعجاز قرآن بوده ولی در ضمن آن به مسائل بلاغی هم پرداخته‌اند؛ هم‌چون: «النُّکْت فی اعجاز القرآن» تألیف ابوالحسن علی بن عیسی الرُّمَّانی [م. ۲۸۶هـ] و دیگری «بیان اعجاز القرآن» می‌باشد که خطابی [م. ۲۸۸هـ] نوشته است. رساله‌ی دیگر «الرسالة الشافیة فی الإعجاز» است نوشته‌ی عبدالقاهر جرجانی [م. ۴۷۲هـ] ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی [م. ۴۰۳هـ]، نیز؛ در کتاب «اعجاز القرآن» خود که برای رفع شبهات و اشکالات طاعنان در قرآن نوشت، برخی از فنون بدیعی را نیز در آن کتاب بازگفت، تا امکان بازگو کردن اعجاز قرآن، میسر باشد. دو کتاب «فن الشعر» و «الخطابه» ارسطو هم که در قرن سوم هجری، از سربانی به عربی ترجمه شده بود، در تدوین بلاغت عربی [= بلاغت اسلامی] و تکوین آن، تأثیر به‌سزایی داشته است.

\* و حال آن که، علم بدیع، در نظر متأخران یعنی: محسنات لفظی و معنوی کلام.

«علمٌ یبحث فیهِ عن وجوه تحسین الکلام».

بلاغت‌نویسان فارسی، از کتاب «عیار الشعر» ابن طباطبا علوی [م. ۳۲۲هـ] بسیار بهره جسته‌اند.\*

تا اواخر قرن پنجم هجری در بلاغت فارسی کتابی نوشته نشده و اصطلاح خاصی، برای بلاغت وضع نگردیده است. بلاغت فارسی با کتاب «ترجمان البلاغه» رادویانی، آغاز می‌شود.

رادویانی، در «ترجمان البلاغه» مباحث تشبیه و استعاره و دیگر مباحث نظیر آن‌ها را که بعدها موضوع علم بیان شده و «صنعت التفات» را که از موضوعات علم معانی است، در میان صنایع آورده و صنعت تجنیس و قلب و مطابقه را که جزء صنایع بدیعی است، به صراحت، از مباحث بلاغت شمرده است.

رشیدالدین وطواط، در قرن ششم هجری کتاب «حدائق السحر فی دقائق الشعر» را نوشت و با آن که وی، در این کتاب برخی از مطالب کتاب «ترجمان البلاغه» را اقتباس کرده بود ولی در این باره، چیزی نگفت و در نام‌گذاری کتاب هم تسامح کرد؛ زیرا در مقدمه‌ی کتاب نوشت که این کتاب، در محاسن نظم و نثر است، ولی باز هم در ذیل همان مقدمه نوشت که نام کتاب «حدائق السحر فی دقائق الشعر» است.

لیکن، تعریفات در کتاب مزبور همه منطقی است یعنی جامع است و مانع.

کلمه‌ی «بیان» هم، نزد متقدمان نه آن چیزی است که امروزه بدان علم بیان گویند بلکه تداول کلمه‌ی «بیان» عام است، زیرا مثلاً جاحظ بصری [م. ۲۵۵هـ] کلمه بیان را، ۳ فنّ معانی، بیان و بدیع دانسته و عبدالقاهر جرجانی [م. ۴۷۲هـ] مفهوم سه کلمه بلاغت، فصاحت و بیان، را نزدیک به هم دانسته است.

او یکی از کتاب‌های خود را «اسرار البلاغه فی علم البیان» نامیده، در صورتی که در همین کتاب از مباحث بدیعی هم‌چون: سجع، جناس، تطبیق و حسن تعلیل هم بحث کرده است.

مفهوم کلمه‌ی «معانی» هم، در نظر عبدالقاهر نه آن چیزی است که بلاغیون، امروزه در کتب خود از آن بحث می‌کنند. او در کتاب دیگرش به اسم «دلایل الاعجاز فی علم

\* رک: ص ۱۱ عیار الشعر و صص ۳۰ و ۴۲ ترجمان البلاغه رادویانی و ص ۲۴۵ المعجم فی معاییر اشعار المعجم و ص ۷۶ عیار الشعر که بحث ابن طباطبا، تقریباً زمینه فکری دیگر بلاغیون را فراهم کرده است.

المعانی» از مجاز، استعاره، کنایه، تعریض، استعاره مکنیه، ذم السجع و تجنیس متکلف هم بحث کرده است.

سکاکی متوفی به سال ۶۲۶ هجری، در بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» حدّ و مرز هر یک از فنون سه‌گانه را مشخص کرد و در ترتیب و طبقه‌بندی علوم بلاغی، دقت خاصی مبذول داشت و گفت:

علم بیان از تشبیه، مجاز و استعاره و کنایه بحث می‌کند.

در علم معانی هم از اسرار ترکیب جمله و از نقشی که کلمات در جمله‌های مختلف دارند، سخن می‌گوید. همو، انواع فنون بدیعی را «مُحَسَّنَات» نامید.

نام‌گذاری آرایش‌های لفظی به نام «بدیع» از بدرالدین\* بن مالک (م. ۶۸۶ هـ) است در کتاب «المصباح فی علوم المعانی و البیان و البدیع».

خطیب قزوینی (م. ۷۳۹ هـ) از بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» سکاکی، تلخیصی تهیه کرد و آن را، «تلخیص المفتاح» نامید و چون آن تلخیص را، وافی به مقصود نیافت، تلخیص را توضیح داد و آن را «الایضاح» نامید.

سپس تفتازانی (م. ۷۹۲ هـ) تلخیص المفتاح قزوینی را شرح کرد و آن را، «مطوّل» نامید. در واقع کتاب مطوّل، نتیجه و ثمره‌ی نهالی است که سکاکی آن را غرس کرده و خطیب قزوینی آن نهال را آبیاری کرده و سرانجام آن نهال، به وسیله علامه تفتازانی میوه داده است.

تفتازانی، در این کتاب تنها به شرح تلخیص المفتاح خطیب قزوینی و کتاب مفتاح العلوم سکاکی، اکتفا نکرده بلکه آراء پیشینیان علوم بلاغی و لغت دانان و آراء مبرّد، مؤلف کتاب «الکامل فی الادب و تاریخه» و زجاج، نویسنده کتاب «معانی القرآن و اعرابه» و جوهری، مؤلف کتاب «صحاح» و مرزوقی، شارح دیوان حماسه، اشاره کرده است.

سعدالدین تفتازانی، در ضمن تشریح مطالب به آراء عبدالقاهر جرجانی، امام بلاغت، به زمخشری و امام فخر رازی هم توجه کرده است و چه بسا که آراء آنان را در مسائل بلاغی بر سکاکی و خطیب قزوینی ترجیح داده است.

\* بدرالدین بن مالک فرزند ابن مالک، ناظم الفیه منظوم در نحو است.

ولی روی هم رفته، در مسائل بلاغی از سکاکی و خطیب قزوینی، تبعیت کرده و دنبال رو آنان شده؛ زیرا شارح کتاب «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی است. اصولاً بقای نام سعدالدین تفتازانی هم به واسطه‌ی همین دو شرح «مَطُول» و «مختصر» است که از کتاب «تلخیص المفتاح» کرده، به طوری که هم اکنون با آن که بیش از هفت قرن، از زمان تألیف دو کتاب مزبور می‌گذرد، باز هم این دو کتاب، از اُمّهات کتب درسی علوم بلاغی اسلامی به شمار می‌رود و در حوزه‌های علمی، تدریس می‌شود و شرق ممالک اسلامی، دو کتاب «مَطُول» و «مختصر المعانی» علامه‌ی تفتازانی را به خوبی می‌شناسد.

تفتازانی، ضمن این که از سکاکی و خطیب قزوینی، دفاع کرده، در بسیاری از موارد هم، آراء آنان را نادرست دانسته و در مقدمه‌ی علم بیان گفته است:

«هذا هو الکلام فی شرح مقدّمة علم البیان علی ما اخترعه السکاکی و انت خیر بما فیهِ من الاضطراب و الاقرب أن یقال: علم البیان علمٌ یبحث فیهِ عن التشبیه و المجاز و الکنایه.» (رک: مطول، چاپ عبدالرحیم، ص ۲۴۶)

گویا تفتازانی: به این نکته توجه داشته که علوم بلاغی پس از عبدالقاهر جرجانی، متوقی به سال ۴۷۲ هجری و زمخشری (م. ۵۳۸ هـ) دوران انجماد و پژمردگی را گذرانده و از علوم بلاغی تحلیل دقیقی نشده و یک سلسله علوم دیگر هم چون: فلسفه و منطق و کلام و اصول فقه و نحو، وارد مباحث علوم بلاغی شده که هیچ گونه ارتباطی به پرورش ذوق نداشته است.

تفتازانی خود نیز به علت این که شارح گفته‌های خطیب قزوینی بوده، گاه افکار فلسفی و نظرات عقلی و اعتقادات کلامی را در شرح کتاب «تلخیص المفتاح» گنجانده و در صفحه ۲۵۲ مطول، چاپ عبدالرحیم در مبحث تشبیه، بحث کلامی حرکت را بیان کرده و گفته است:

«والحرکة عند المتکلمین حُصولُ الجسم فی مکاتِبِ بعد حصوله فی مکان آخر. و عند

الحکماء هو الخروج من القوة الی الفعل علی سبیل التدریج»

در نتیجه، مسائل بلاغی که محور اصلیش ذوق است و با امور ذوقی سرو کار دارد به جمود و خشکی کشانده شده است و به اصطلاح «تحول البلاغة الی قواعد جافّة»

تفتازانی، گفتار خطیب قزوینی را درباره‌ی فصاحت کلام که باید از شش عیب خالی باشد و یکی از آن عیوب «تتابع اضافات» است یعنی، چندکلمه را پیاپی به یکدیگر اضافه کنیم؛ مثل شعر ابن بابک:

حَمَامَةٌ جَرَعِي حَوْمَةَ الْجَنْدَلِ اسْجَعِي فَأَنْتِ بِمَرَأَى مِنْ سَعَادٍ وَمَسْمُوعٍ\*

نپذیرفته و عقیده دارد که چنین گفتاری [که در آن، تتابع اضافات وجود داشته باشد] در سخنان پیامبر اکرم «ص» و آیات قرآنی، نیز هست. تفتازانی در مورد فصاحت، به ذوق، اهمیّت داده و کلمه و کلامی را که برای ذوق، غریب و نامأنوس باشد، مُخَلِّ به فصاحت می‌داند.

تفتازانی، در بسیاری از موارد با خطیب قزوینی و سکاکی، اختلاف نظر دارد، بحث از دلالت را که در مقدمه علم بیان به طور مشروح گفته شده، بسیار خسته‌کننده دانسته و آن را از اختراعات سکاکی شمرده است و بی‌فایده، و نوشته است؛

«وَالْأَقْرَبُ أَنْ يُقَالَ عِلْمُ الْبَيَانِ عِلْمٌ يُبْحَثُ فِيهِ عَنِ التَّشْبِيهِ وَالْمَجَازِ وَالْكِنَايَةِ»<sup>□</sup>

خلاصه این که در قرن هشتم هجری، بلاغت را با مسائل عقلی و فلسفی و کلامی و نحوی، درهم آمیختند و برای بلاغت تقسیمات منطقی و کلامی در نظر گرفتند و مسائل بلاغی را به یک سلسله تقسیمات منطقی و مسائل خشک کشاندند و از مسائل ذوقی و نقدی دور کردند.

برای توضیح این مقال باید گفت که:

دوران جاهلی عرب و قرن اول هجری، دوران پیدایش و نشأت علوم بلاغی است و در میان عوامل مختلف در پیدایش و تکوین علوم بلاغی، سهم قرآن مجید، بیش از همه‌ی عوامل در نشأت و پیدایش علوم بلاغی، مؤثر بوده است.

قرن دوم و سوم، دوران نمو و پیشرفت علوم بلاغی است. البته باید دانست که در قرن سوم هجری، دو اندیشه‌ی مختلف و دو مکتب در علوم بلاغی پیدا می‌شود:

\* یعنی: ای کبوتر ماده‌ای که در زمین پر ریگ و سنگ هستی، صدا درآر و آواز بخوان. زیرا تو در دیدگاه و محل شنیدن معشوق من [= سعاد] هستی.

□ ر.ک: مظلوم، چاپ عبدالرحیم، ص ۲۴۶.

الف- روش جاحظ و ابن‌قتیبه و مَبْرَد و ابن‌معتز که از افکار ملل غیر عرب، چندان آگاهی نداشتند و در نوشته‌های‌شان، از فلسفه‌ی یونان و منطق ارسطو، چیزی دیده نمی‌شود و علوم بلاغی را با مقیاس‌های زبان عربی می‌سنجیدند و از افکار ملل غیرعرب در بلاغت ناآگاه بودند.

ب- گروهی دیگر بر آن بودند که باید قواعد بلاغی را نیز از ارسطو و یونان فراگرفت و در علوم بلاغی هم باید از منطق و فلسفه‌ی ارسطو، بهره برد. اینان از راه ترجمه به علوم بلاغی ملل دیگر، آگاه شده بودند و به قواعد بلاغی دیگر ملل پی برده بودند. ترجمه‌ی کتاب «الخطابه» ارسطو، توسط اسحاق بن‌حنین [م. ۲۹۸ هـ] که دارای سه بخش است، در بلاغت عربی، اثر گذاشت.\*

بخش نخست «الخطابه» ارسطو، از فنّ خطابه و هدف و تعریف خطابه و اقسام آن، سخن گفته است.

بخش دوم، از عواطف و حالات اُنفعالی مستمع و یا به عبارت دیگر از مُقتضایِ حال مخاطب و گفتاری که مناسب حال اوست، بحث کرده است.

در بخش سوم، از اسلوب و روشی که خطیب باید بدان روش سخن بگوید، تا سخنش در قلوب جای‌گزین شود، بحث کرده و در همین مورد، ارسطو گفته است که گفتار گوینده باید آشکار و واضح باشد و تعقید لفظی و معنوی نداشته باشد و کلامش آهنگین باشد.\*\*

در همین بخش، ارسطو فصلی را به زیباییِ اسلوب و استیل، اختصاص داده و از ایجاز و اطناب سخن رانده، از سجع و صنعت از دواج و تساویِ طولی اجزای عبارت و دیگر مطالب مربوط به علوم بلاغی، سخن به میان آورده و توصیه کرده که در گفتار نباید به اغراق سخن راند؛ تا شنونده معنای مورد نظر را به خوبی درک کند. □

\* در صفحه ۲۴۹ الفهرست تألیف ابن‌ندیم چنین نوشته شده است: [...] و قيل ان اسحاق نقله الى العربي...

\*\* رک: الخطابه، ترجمه عربی قدیم، منسوب به اسحاق بن حنین، تحقیق و تعلیق از: دکتر عبدالرحمن

بدوی، مصر، ۱۹۵۹ م. ص ۱۸۵.

□ رک: الخطابه، ص ۲۰۰.



در واقع بخش سوم کتاب «الخطابه» ارسطو، همان بحثی است که در عربی، بلاغت نامیده شده و مطالب این بخش، ویژه‌ی زبان خاص و ملت مخصوصی نیست، بلکه انطباق آن با ادب عربی و فارسی و یونانی امکان دارد.

روی این اصول است که می‌گویند: ترجمه‌ی کتاب «الخطابه» ارسطو و نیز ترجمه‌ی کتاب «فن الشعر»<sup>۳۰</sup> ارسطو، توسط ابوبشرمتی بن یونس قنّائی، در بلاغت عربی، تأثیر گذاشته و قدامه‌بن‌جعفر متوفی به سال ۳۳۷ هجری از این دو کتاب، آگاهی داشته است و تحت تأثیر «فن الشعر» و «الخطابه» ارسطو قرار گرفته؛ که گفته است:

شعر صنعتی است و هر صنعت دو طرف دارد: جَوْدُت و خوبی در یک طرف و رداءت و پستی در طرف دیگر...

و نیز قدامه‌بن‌جعفر با توجه به منطق ارسطو و استفاده از جنس و فصل و حد، موضوعات را مورد بحث قرار داده و در تعریف شعر، مثلاً گفته است:

«أَنَّهُ قَوْلٌ مَوْزُونٌ مَقْفَىٌ يَدُلُّ عَلَى مَعْنَى».

که قول، جنس است و موزون، فصلی است که کلام غیرموزون را، جدا می‌کند و «مقفی» نیز؛ فصلی است که کلام موزون غیر مقفی را جدا می‌کند و عبارت «يَدُلُّ عَلَى مَعْنَى» هم؛ فصلی است که گفتار موزون مقفی، را که برمعنایی دلالت نکند، جدا می‌سازد.<sup>۳۱</sup> خلاصه این که در قرن سوم هجری دو اندیشه‌ی خاص در علوم بلاغی به وجود آمد: گروهی علوم بلاغی را با مقایسه‌ی زبان عربی سنجیدند و عده‌ای هم خواستند از افکار دانشمندان غیرعرب، آگاه شوند و معتقد بودند که با توجه به بلاغت یونان باستان، باید قواعد بلاغی را از ارسطو فراگرفت.

قرن پنجم هجری، دوران شکوفایی علوم بلاغی است؛ زیرا در این قرن، عبدالقاهر جرجانی، امام بلاغت، با نوشتن دو کتاب «دلائل الاعجاز فی علم المعانی» و «اسرار البلاغه فی علم البیان» به پیشرفت و نمو و شکوفا شدن این دانش کمک کرد.

<sup>۳۰</sup> کتاب «فن الشعر» و یا کتاب «ارسطو طاليس في الشعر» و یا کتاب «صنعة الشعر لأرسطو» را ابوبشر متی یونس قنّائی، از سریانی به عربی ترجمه کرد و بعدها فارابی و ابوعلی سینا و ابن رشد، هر یک از دیدگاه‌های مختلف کتاب را ملخص کردند.

<sup>۳۱</sup> ر.ک: قدامه‌بن‌جعفر، نقد الشعر، تصحیح: س.ا. بونیلیا کر، لیدن، صص ۲ و ۳.

پیش از عبدالقاهر، علوم بلاغی با دیگر علوم تدوین می‌شد، لیکن عبدالقاهر، علوم بلاغی را جدا کرد و مستقلاً از آن، بحث کرد.

زمخشری، متوفی به سال ۵۳۸ هجری نیز، به شکوفایی علوم بلاغی کمک کرد و با نوشتن تفسیر کشاف، اعجاز قرآن را از راه بلاغت آن، ثابت کرد.

لیکن بلاغیون و بلاغت دانانی که پس از عبدالقاهر و زمخشری در قرن هفتم و هشتم هجری ظهور کردند و در علوم بلاغی کتاب نوشتند، گفته‌های پیشینیان را، خلاصه کردند و تلخیص. کتاب‌هایی نوشتند که به شرح نیاز داشت و گاه؛ شرح از اصل دشوارتر و نیازمند حاشیه.

امام فخر رازی، سکاکی، خطیب قزوینی، سعدالدین تفتازانی، سبکی، سید شریف جرجانی، ابن عربشاه اسفراینی و شیخ محمود سوقی مصری و دیگران فقط به شرح و تلخیص و شرح تلخیص پرداختند.

اینان، برای مسائل بلاغی، تقسیمات منطقی در نظر گرفتند و مسایل بلاغی را به یک سلسله تقسیمات منطقی کشاندند و از مسائل ذوقی، دور کردند.

ولی این سخن نیز؛ گفتنی است که در قرن هشتم هجری، دو کتاب «تلخیص المفتاح» و «الایضاح» خطیب قزوینی، منشأ یک جنبش خاصی در مسائل بلاغی شد که نتیجه‌ی آن، نوشتن ده‌ها شرح و تقریر بر کتاب‌های وی گردید و اثر شگفتی در مسائل بلاغی به وجود آمد و سیطره‌ی این دو کتاب در حوزه‌های درسی علوم بلاغی تا زمان درازی به‌خوبی مشهود بود، به طوری که قلقشندی، متوفی به سال ۸۲۱ هجری گفته است: بیشتر تکیه مردم زمان ما در علوم بلاغی، بر کتاب «تلخیص المفتاح» قاضی جلال‌الدین قزوینی، متوفی به سال ۷۳۹ هجری است<sup>۹</sup> و همو نیز گفته است:

«مشهورترین کتب بلاغی در دیار مصر، «تلخیص المفتاح» قاضی جلال‌الدین قزوینی است که بر آن، شروح فراوانی هم نوشته شده است»<sup>۱۰</sup>.

<sup>۹</sup>. رک: ابوالعباس احمد بن علی القلقشندی، صبح الأعشى فی صناعة الانشاء، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي،

المؤسسة المصرية العامة ۱۳۸۳ هـ- ۱۹۶۳ م، ج ۱، ص ۱۸۵

<sup>۱۰</sup>. رک: مأخذ پیشین، ج ۱، ص ۴۶۹